
پروین و قطعه‌سرایی او

دکتر حسین خالقی راد

کسی که عقد سخن را به لطف داد نظام
ز جمع پرد گیان بی خلاف «پروین» بود
(بهار)

معرفی- بی گمان «پروین» در میان زنان شاعر ایران همچون پروین
می‌درخشد و فروزانتر از همه آنان در آسمان ادبیات ایران نورافشانی می‌کند.
در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی در تبریز به دنیا آمد. پدر او- یوسف
اعتصامی- (اعتصام الملک آشتیانی) مدیر مجله «بهار»، مردی دانشمند و
ادب‌پرور و زبان‌دان بود. ترجمه‌های متعددی از او برجای مانده است که
«تیره بختان» اثر ویکتور هوگو و «خدعه و عشق» اثر شیلر را می‌توان جزو
مشهورترین آن‌ها به شمار آورد.

پروین ادبیات فارسی و عربی را نخست نزد پدرش، سپس نزد آموزگاران
خصوصی، در خانه فرا گرفت، و دوره‌های زبان انگلیسی را در مدرسه دخترانه
آمریکایی‌ها به پایان رسانید. ولی رفتن به مدرسه آمریکایی‌ها هیچگاه اصالت‌های
شرقی و اخلاقی او را عوض نکرد. روحی حساس و انزواطلب داشت و
شعروشاعری را از نوجوانی آغاز کرد. با اینکه محیط خانوادگی او هم از نظر

مادی و هم از نظر معنوی و علمی برای پرورش او مناسب بود، ولی متأسفانه در زندگی زناشویی، زنی موفق و نیکبخت نبود. با پسرعموی پدر خود ازدواج کرد. اما پس از چند ماه از او جدا شد. ترجیح داد غم تنهایی را بردوش بکشد و با او نباشد^۱ بعد از جدایی، همدم او مطالعات روزانه و تخیلات شاعرانه و از آنها مهمتر غم تنهایی بود. اشعار دلنشین او گاهی در مجله «بهار» چاپ می شد و مورد استقبال فراوان قرار می گرفت. پس از چندی به تدوین دیوان اشعار خود همت گماشت. ولی اجل چندان مهلتش نداد. در سی و چهار سالگی با بیماری حصبه دار فانی را وداع کرد و به دیار ابدی شتافت. وفات او در فروردین ۱۳۲۰ اتفاق افتاد و در شهر، قم کنار آرامگاه پدرش، به خاک سپرده شد.

ویژگی های مهم شعر پروین:

الف - هم خراسانی و هم عراقی: سبک سخن سرایی پروین نه کاملاً خراسانی است و نه عراقی، بلکه آمیخته و معجونی است از این دو سبک. در قصیده سرایی، بیشتر ناصر خسرو، و در قطعه سرایی بیشتر استاد سخن سعدی را به یاد می آورد. با این وجود شعر پروین رنگی دیگر دارد و حال و هوایی دیگر^۲.

ب - استفاده از تمثیل: دیوان پروین، به ویژه مقطعات او، پر است از تمثیل و داستان. می توان گفت پس از مولوی هیچ شاعر دیگری به فراوانی او تمثیل به کار نبرده است. تمثیلهای مولوی بیشتر مربوط می شود به عرفان و از زبان انسان، ولی تمثیل های پروین، اغلب سمبولیک است و از زبان حیوان یا بی جان. ازین جهت

۱ - زبان حال شاعر در دوره کوتاه زناشویی او در قطعه سه بیتی زیر آمده است.

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی؟ جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی؟

ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو جز مشتری سغله به بازار چه دیدی؟

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی؟

(دیوان پروین، ص ۲۶۸)

۲ - مراجعه شود به مقدمه استاد محمدتقی بهار بر چاپ نخست دیوان پروین، که در

چاپهای بعد نیز آمده است.

بیشتر کتاب کلیله و دمنه را به یاد می‌آورد.

ج - مناظره و تخاطب: دیگر از امتیازات خاص پروین، آوردن مناظره و تخاطب در شعر است. او تمثیلات فراوان خود را اغلب با مناظره و محاوره می‌آورد، و همین نکته صمیمیت و گیرایی شعر او را می‌افزاید.

د - پندهای اخلاقی و عواطف انسانی: اشعار پروین، خصوصاً قطعه‌های او، سرشار از پندهای اخلاقی و عواطف انسانی است. او در نمایاندن این گونه مضامین، مهارت بسیار از خود نشان می‌دهد و در ساختن آن‌ها عواطف انسانی و دلسوزیهای مادرانه را مدخلیت فراوان می‌دهد.

ه - تجلی غم و درد و فقر: در اکثر اشعار پروین رنگی از غم و درد محرومان و رنج و فقر بینوایان دیده می‌شود، همان چیزهایی که در شعر دیگر شاعران، کمتر و به ندرت به چشم می‌خورد. طبعاً این گونه مضامین، بیشتر بازتاب غم و رنجهای خود شاعر است که با آنها خو گرفته و با تمام وجود لمس کرده است.

و - برکناری از هزل و هوس و مدح: در دیوان پروین، خبر و اثری از مدح و هوسرانی و اظهار عشق و خوشگذرانی نیست. گویا مشکلات و محرومیت‌های زندگی و مسایل اجتماعی و خانوادگی، مجالس را برای این گونه کارها به او نداده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مضامین قطعه در دیوان پروین: علوم انسانی

درست است که پروین را می‌توان جزو قصیده‌سرایان بزرگ معاصر ایران به شمار آورد، ولی قطعه‌های او از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار است. زیرا هم از لحاظ محتوایی برتر و استادانه‌تر از قصاید اوست، و هم از لحاظ تعداد بر آن‌ها افزونی دارد و تقریباً سه برابر قصاید اوست.

با این که سرمشق پروین در قطعه‌سرایی اغلب سعدی است، اما قطعه‌های او تفاوت‌های مشهودی با مقطعات سعدی دارد، از آن جمله یکی این که پروین فقط چهار قطعه دوبیتی دارد، در حالی که نود درصد قطعه‌های سعدی دوبیتی است. دیگر این که تنوع موضوع در مقطعات پروین خیلی کمتر از قطعه‌های سعدی

است. مثلاً در دیوان پروین قطعه مطایبه آمیز و شوخی انگیز و غیرجدی دیده نمی‌شود، در صورتی که سعدی از این گونه قطعه‌ها فراوان دارد.

نکته دیگری که قطعه‌های پروین را از دیگر شاعران ممتاز می‌کند، استفاده از تمثیل و مناظره است. همانطور که در معرفی او اشاره شد. پروین در به کار گرفتن تمثیل، پس از مولوی، نظیر ندارد، و در آوردن مناظره میان تمام شاعران، بی‌بدیل است. او تمثیل و مناظره را همراه هم و با مهارتی خاص به کار می‌برد، آنچنان بلیغ و استادانه، که دیگر شاعران را یارای پهلوزدن با او نیست. تمثیل‌ها و مناظره‌های پروین، بیشتر از زبان بیجانانی است که مردم عامه در زندگی روزمره با آن‌ها سروکار دارند، تمثیلهای و مناظره‌هایی از زبان سیروپیاز، گل و خاک، نخ و سوزن، کاه و کوه، آینه و شانه، نهال و درخت خشک و...

نکته دیگر در مضامین قطعه‌های پروین، این است که در تمام دیوان او حتی یک کلمه رکیک و غیرقابل نقل و یک مدح و ستایش دیده نمی‌شود، در حالی که در قطعه‌های قطعه‌سرایان دیگر، کم و بیش، از این گونه کلمات و مضامین وجود دارد. خصوصاً در دیوان شاعر بزرگ همعصرش، ایرج، فراوان یافت می‌شود.

بیشترین و مهمترین مضامینی که در دیوان پروین به نظر می‌آید، عبارت است از: پندهای اخلاقی، انتقادهای اجتماعی، بیان نکته‌های فلسفی و عرفانی، و نمایش فقر و رنج و غم. تقریباً در همه این مضامین، استفاده از تمثیل و مناظره مشهود است، آن هم با مهارت و چیره‌دستی کم‌نظیر. اینک هریک از این مضامین جداگانه و همراه با شواهد برگزیده بازنموده می‌گردد.

۱- پندهای اخلاقی

پندهای اخلاقی پروین مضمونی است که شاعر به آن بسیار اهمیت می‌دهد و با ظرافت و استادی خاصی به آن می‌پردازد و برای آن از تمثیل و مناظره و تشبیه استفاده می‌کند.

پندهای پروین اغلب رنگی از رنج و یأس دربردارد و انسان با خواندن این گونه اشعار او علاوه بر این که پند می‌گیرد، طعم رنج و فقر و محرومیت را

می‌چشد و با شاعر احساس همدلی می‌کند.

روانی سخن و لحن محاوره، بر گیرایی و تأثیر شعر اخلاقی پروین می‌افزاید و آدمی را به عالمی دیگر می‌برد. نمونه‌هایی از این مضمون پروین

آرزوها

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن
تیرگی‌ها را ازین اقلیم بیرون داشتن
همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک
گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن
پاک کردن خویش را ز آلودگی‌های زمین
خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن
عقل را بازارگان کردن به بازار وجود
نفس را بردن بدین بازار و مغبون داشتن
بی حضور کیمیا از هر مسی زر ساختن
بنی وجود گوهر و زر، گنج قارون داشتن
عقل و علم و هوش را با یکدگر آمیختن
جان و دل رازنده زین جانبخش معجون داشتن
هر کجا دیو است آنجا نور یزدانی شدن
هر کجا مار است، آنجا حکم افسون داشتن
(دیوان، ص ۷۰)

بهای نیکی

بزرگی داد یک درهم گدا را	که هنگام دعا یاد آر ما را
یکی خندید و گفت این درهم خرد	نمی‌ارزید این بیع و شرا را
روان پاک را آلوده می‌سند	حجاب دل مکن روی و ریا را
مکن هر گز به طاعت خودنمایی	بران زین خانه، نفس خودنما را

بزن دزدان راه عقل را راه
 چه دادی جز یکی درهم که خواهی
 مشو گر رهشناسی پیرو آز
 تو نیکی کن به مسکین و تهیدست
 زمحتاجان خبر گیر ای که داری
 به وقت بخشش و انفاق پروین
 مطیع خویش کن حرص و هوا را
 بهشت و نعمت ارض و سما را
 که گمراهی است راه، این پیشوا را
 که نیکی خود سبب گردد دعا را
 چراغ دولت و گنج غنا را
 نباید داشت در دل جز خدا را
 (دیوان، ص ۹۷)

درخت بی بر

آن شاخ که سر بر کشد و میوه نیارد
 جز دانش و حکمت نبود میوه انسان
 از گفته نا کرده بیهوده چه حاصل
 آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت
 امروز سرافرازی دی را هنری نیست
 می باید از امسال سخن راند نه از پار^۱
 فرجام بجز سوختنش نیست سزاوار
 ای میوه فروش هنر، این دکه و بازار
 کردار نکو کن که نه سودیست ز گفتار
 روز عمل و مزد بود کار تو دشوار
 (دیوان، ص ۱۲۶)

عفت و زینت زن

بهر زن تقلید تیه فتنه^۲ و چاه بلاست
 زیرک آن زن کو رهش این راه ظلمانی نبود
 سادگی و پاکی و پرهیز یک یک گوهرند
 گوهر تابنده تنها گوهر کانی نبود

۱ - این قطعه یاد آور برخی از قصاید ناصر خسرو است. خصوصاً بیت نخست آن بسیار نزدیک است به بیت

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

۲ - تیه: بیابان، صحرا. تیه فتنه: بیابان بلا (اضافه تشبیهی).

از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن
زیور و زر پرده پوش عیب نادانی نبود
عیبها را جامه پرهیز پوشانده است و بس
جامه عجب و هوا بهتر زعریانی نبود
زن سبکساری نبیند تا گرانسنگ است و پاک
پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
زن چو گنجور است و عفت گنج و حرص و آزدزد
وای اگر آگه زآیین نگهبانی نبود
پا به راه راست باید داشت کاندر راه کج
توشه‌ای و رهنوردی جز پشیمانی نبود
(دیوان، ص ۱۵۳)

ناتوان

جوانی چنین گفت روزی به پیری
بنگفت اندر این نامه حرفی است مبهم
تو به کز توانایی خویش گویی
جوانی نکودار کاین مرغ زیبا
که چون است با پیریت زندگانی؟
چه می‌پرسی از دوره ناتوانی؟
نماند در این خانه استخوانی
تو گر می‌توانی مده رایگانی
(دیوان، ص ۲۴۹)

۲- انتقادهای اجتماعی

بی شک پروین در بیان انتقادهای اجتماعی، خصوصاً در قالب داستان و تمثیل و مناظره، از قدرتمندترین شاعران ایران است. انتقاد و شکایت، به تنهایی کار مهم و ارزشمندی نیست، بر هر کس و هر چیز، در هر زمان می‌توان خرده گرفت و ایراد و اشکال وارد کرد. موقعی این کار ارزشمند و مهم و مفید است که همراه باشد با ارائه طریق و راهنمایی درست.

قطعه‌های انتقادی پروین اغلب با راهنمایی و ارائه طریق همراه است. او همچون حکیمی دانا و عارفی کاردان، پس از انتقاد و شکایت، راه درست و شایسته را می‌نماید. در برخی از این دست قطعه‌ها، پروین مانند بسیاری از دانشمندان متأله گناه را بر گردن تقدیر و سرنوشت می‌نهد و چاره‌ای جز تسلیم نمی‌بیند. همچنین انتقادهای او بیشتر رنگی از عواطف رقیق مادرانه و جلوه‌ای از احساسات لطیف زنانه دارد.

در قطعه «اشک یتیم» که بسیار مشهور است قدرت‌نمایی انتقادی او را می‌بینیم.

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
 فریاد شوق بر سرهر کوی و بام خاست
 پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
 کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
 آن یک جواب داد: چه دانیم ما که چیست
 پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
 نزدیک رفت پیرزنی گوژپشت و گفت:
 این اشک دیده‌من و خون دل شماست
 ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
 این گرگ سالهاست که با گله آشناست
 آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است
 آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
 بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
 تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
 «پروین» به کجروان سخن از راستی چه سود؟
 کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست
 (دیوان، ص ۷۹)

نمونه دیگر این گونه قطعه‌های پروین، قطعه‌ای است با عنوان «دیوانه و زنجیر» که طنز گزنده‌ای نیز همراه دارد:

دیوانه و زنجیر

گفت با زنجیر، در زندان شبی دیوانه‌ای
عاقلان پیدا است کز دیوانگان ترسیده‌اند
من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای
کاش می‌پرسید کس، کایشان به چند ارزیده‌اند
دوش سنگی چند پنهان کردم اندر آستین
ای عجب! آن سنگها را هم زمن دزدیده‌اند
سنگ می‌دزدند از دیوانه با این عقل و رای
مبحث فهمیدنی‌ها را چنین فهمیده‌اند
از برای دیدن من بارها گشتند جمع
عاقلند آری چون من دیوانه کمتر دیده‌اند
...من یکی آینه‌ام کاندرا من این دیوانگان
خویشتن را دیده و برخویشتن خندیده‌اند
آب صاف از جوی نوشیدم، مرا خواندند پست
گرچه خود خون یتیم و پیرزن نوشیده‌اند
به که از من باز بستانند و زحمت کم کنند
غیر از این زنجیر، گر چیزی به من بخشیده‌اند
...ما نمی‌پوشیم عیب خویش، اما دیگران
عیب‌ها دارند و از ما جمله را پوشیده‌اند
ننگها دیدیم اندر دفتر و طومارشان
دفتر و طومار ما را زان سبب پیچیده‌اند
ما سبکساریم، از لغزیدن ما چاره نیست
عاقلان با این گرانسنگی چرا لغزیده‌اند
(دیوان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱)

«سرو سنگ» عنوان قطعه دیگری از پروین است که انتقاد اجتماعی-تربیتی جالبی را با همان شیوه و طنز قطعه پیش مطرح می کند.

سرو سنگ

نهان کرد دیوانه در جیب سنگی
 شد از رنج رنجور و از درد نالان
 دویدند جمعی پی دادخواهی
 کشیدند و بردندشان سوی قاضی
 ز دیوانه و قصه سرشکستن
 بگفتا: همان سنگ بر سر زنیدش
 بخندید دیوانه زان دیورایی
 کسی می زند لاف بسیار دانی
 گر اینند با عقل و رایان گیتی
 نشستند و تدبیر کردند با هم
 یکی را به سر کوفت، روزی به معبر
 بپیچید و گردید چون مار چنبر
 دریدند دیوانه را جامه در بر
 که این یک ستمدیده بود، آن ستمگر
 بسی یاوه گفتند هریک به محضر
 جز این نیست بد کار را مزد و کیفر
 که نفرین بر این قاضی و حکم و دفتر
 که دارد سری از سرمن تهی تر
 ز دیوانگانش چه امید دیگر
 که کوبند با سنگ دیوانه را سر!
 (دیوان، ص ۱۵۹ و ۱۶۰)

نمونه دیگر از قطعه های انتقادی پروین «مست و هشیار» نام دارد که جزو مشهورترین و عالی ترین قطعه های اوست. در این قطعه، او با استفاده از تمثیل و محاوره، روی چند نقطه ضعف سیاسی-اجتماعی انگشت می گذارد و آنها را با زیباترین شکلی انتقاد می کند.

مست و هشیار

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
 مست گفت: این دوست این پیراهن است افسار نیست
 گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می روی
 گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست



شکاد علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
رسال جامع علوم انسانی

||

پروسیہ اہتمام

گفت می باید تو را تا خانه قاضی برم
 گفت: رو صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست
 گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
 گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟
 گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب
 گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
 گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
 گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
 گفت: از بهر غرامت جامهات بیرون کنم
 گفت: پوسیده است، جز نقشی زپودوتار نیست
 گفت: می بسیار خوردی، زان سبب بیخود شدی
 گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
 گفت: باید حدزنده شیار مردم، مست^۱
 گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!
 (دیوان، ص ۲۴۱)

با قطعۀ «نکوهش بیجا»، قطعۀ های انتقادی پروین را پایان می دهیم:

رتال نکوهش بیجا

سیر یک روز طعنه زد به پیاز	که تو مسکین چه قدر بدبویی! ^۲
گفت: از عیب خویش بی خبری	زان ره از خلق عیب می جویی
گفتن از زشترویی دگران	نشود بساعت نکورویی
تو گمان می کنی که شاخ گلی؟	به صف سرو و لاله می روی؟
یا که همبوی مشک تاتاری؟	یا ز ازهار ^۱ باغ مینویی؟
خویشتن بی سبب بزرگ مکن	تو هم از ساکنان این کوپی

۱ - باید حد زند...: باید انسان هوشیاری، شخص مست را حد بزند و مجازات نماید.

۲ - ازهار: شکوفه ها. (زهر: مفرد آن)

ره ما گر کج است و ناهموار تو خود این ره چگونه می‌پویی؟
در خود آن به که نیک‌تر نگری اول آن به که عیب خود گویی
(دیوان، ص ۲۵۷)

۳- مضامین عرفانی، فلسفی و اعتقادی

در دیوان پروین قطعه‌ای که فقط بیانگر یکی از مسایل اعتقادی یا علمی یا عرفانی باشد، دیده نمی‌شود؛ بلکه این گونه مضامین اغلب با مضامین دیگر آمیخته است. یعنی اگر در قطعه‌ای مثلاً بحث عرفانی به میان می‌آید، شعر او منحصر به همان موضوع نمی‌شود، موضوع‌های دیگر از قبیل مضامین اعتقادی و فلسفی و اخلاقی نیز چاشنی اشعار اوست. این نکته در قطعه‌های شاعران دیگر کمتر به چشم می‌خورد، زیرا یکی از ویژگی‌های بارز قطعه این است که از موضوع واحدی سخن بگوید. پروین در این قبیل مضامین بیشتر از چرخ کج مدار و تقدیر خداوندگار سخن به میان می‌آورد، و همچون مضامین دیگر از تمثیل و تخاطب استفاده می‌کند، و توجه به پندهای اخلاقی و تربیتی نیز در این گونه قطعه‌های او مشاهده می‌شود.

نمونه‌های قطعه‌های عرفانی-اعتقادی پروین را با قطعه‌ای زیر عنوان «جمال حق» آغاز می‌کنیم. پروین در این قطعه با استفاده از روش تمثیل و تخاطب، نکات مهمی از مسایل اعتقادی، فلسفی و عرفانی را با زبان شعر بیان می‌کند.

جمال حق

نهان شد از گل زردی، گلی سپید که ما
جواب داد که ما نیز چون تو بی‌گنهییم
به ما زمانه چنان فرصتی نبخشوده است
قضا نیامده ما را زباغ خواهد برد
به گرد ما گل زرد و سپید بسیارند
خوش است باده رنگین جام عمر و لیک
سپید حامه و از هر گنه مبراییم
چرا که جز نفسی در چمن نمی‌پاییم
که از غرور، دل پاک را بسپالاییم
نه می‌رویم به سودای خود نه می‌آییم
گمان مبر که به گلشن من و تو تنها ییم
مجال نیست که پیمانده‌ای بپیماییم

که آگه است که تا صبح دیگر اینجاییم؟
 من و تو نیز در آن از پس تماشا مییم
 تمام، دختر صنع خدای یکتاییم
 همین بس است که در خواجگیش یک راییم
 که ترجمان بلیغ هزار معناییم
 رهین موهبت ایزد تواناییم
 تمام قطره این بیکرانه دریاییم
 که جور می کند ایام و ما شکیباییم
 برای سوختن و ساختن مهیاییم
 (دیوان، ص ۱۱۶ و ۱۱۷)

نمونه دیگر «ذره» نام دارد که در واقع استعاره و کنایه ایست از کوچکی انسان در برابر عظمت خداوند یکتا و محدود بودن آگاهی های او.

ذره

هزار قرن اگر درس معرفت خوانی،
 بدانی از همه راههای پنهانی،
 و گر به دانش و فضل اوستاد لقمانی،
 به خلوت احدیت رسید نتوانی.
 چونیک درنگری در کمال نقصانی
 چو ذره نیزره و رسم رانمی دانی!
 (دیوان، ص ۱۴۱ و ۱۴۲)

...هزار سال اگر علم و حکمت آموزی
 بپویی از همه راههای تیره و تار
 اگر به عقل و هنر همسر فلاطونی،
 به اسمان حقیقت به هیچ پر نپری
 در آن زمان که رسی عافیت به حد کمال
 به کوی شوق گذاری نمی کنی پروین

«راه دل» عنوان نمونه دیگری است که رنگی از عرفان با خود دارد

راه دل

به سوی دیده هم زدل راهی است
 ساعتی اشکی و دمی آهی است

ای که عمری است راه پیمایی
 لیک آن گونه ره که قافله اش

منزلش آرزویی و شوقی است جرسش ناله شبانگاهی است
ای که هر در گهیت سجده گهیست در دل پاک نیز در گاهی است...
(دیوان، ص ۱۴۳)

۴- نمایش غم و رنج و فقر

در میان شاعران زن و مرد، هیچ شاعری را نمی‌شناسیم که به اندازه پروین از غم و رنج و فقر سخن به میان آورده باشد. البته شاعرانی مانند خاقانی و مسعود سعد نیز از غم و رنج و محرومیت بسیار سخن گفته‌اند. ولی این کار آنان بیشتر جنبه انفرادی و خصوصی داشته است، نه اجتماعی.

نمایش غم و رنج‌های پروین، انفرادی و اختصاصی نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و اغلب یک نوع انتقاد اجتماعی است. و چون با احساسات و عواطف رقیق زنانه همراهی دارد، از تأثیر و گیرایی بسیار برخوردار است.

نکته دیگر این که، پروین در نمایش غم و رنج و فقر - مانند مضامین دیگر - از راه داستان و تمثیل و مناظره وارد می‌شود. او در این گونه قطعه‌های خود تبعیض و بی‌عدالتی اجتماع خود را به نیکوترین وجهی نشان می‌دهد، و انسان را با شعر خود به عالم محرومان و رنجدیدگان می‌برد و چه بسا موجب افشاندن اشک تأثر از دیدگان می‌گردد.

یکی از نمونه‌های این مضمون قطعه‌ای است با عنوان «اندوه فقر»: در این قطعه، پروین سرگذشت پیرزنی را به تصویر می‌کشد که با دوک نخ‌ریسی خود درد دل می‌کند، و چون جز او محرمی ندارد. با او از غم درون حرف می‌زند و از اندوه فقر و پیری، و ناتوانی سخن می‌راند.

اندوه فقر

با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار
کاوخ زینبه ریشتنم موی شد سفید

از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم
 کم نور گشت دیده ام و قامت خمید
 ابر آمد و گرفت سر کلبه مرا
 بر من گریست زار که فصل شتا رسید
 جز من که دستم از همه چیز جهان تهی است
 هر کس که بود، برگ زمستان خود خرید
 بی زر کسی به کس ندهد هیزم و زغال
 این آرزوست، گر نگری، آن یکی امید
 نور از کجا به روزن بیچارگان فتد
 چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید
 از رنج پاره دوختن وز حمت رفو
 خونابه دلم ز سر انگشتهها چکید
 دیروز خواستم چو به سوزن کنم نخی
 لرزید بند دستم و چشم دگر ندید
 من بس گرسنه خفتم و شبها مشام من
 بوی طعام خانه همسایگان شنید
 پرویزن است سقف من از بس شکستگی
 در برف و گل چگونه تواند کس آرمید؟
 ... در باغ دهر بهر تماشای غنچه ای
 برپای من به هر قدمی خارها خلید
 سیلاب های حادثه بسیار دیده ام
 سیل سرشک زان سبب از دیده ام دوید ...

(دیوان، ص ۸۱)

نمونه دیگر قطعه «تیره بخت» است. پروین در این قطعه از غم و رنجهای دخترگی

حکایت می‌کند که مادر دلبندهش را از دست داده و گرفتار نامادری بد کردار شده است. در ساختن و پرداختن این قطعه احتمالاً پروین به گوشه‌های از کتاب بینوایان و یکتور هوگو نظر داشته است، زیرا مشابهت بسیاری از یک طرف میان دخترک تیره بخت و «کوزت» و از طرف دیگر میان رفتار، نامادری بد کردار و زن «تناردیه» مشاهده می‌شود. عنوان این قطعه نیز گواه دیگری است بر این احتمال.

تیره بخت

دختری خردشکایت سر کرد
دیگری آمد و درخانه نشست
مسوزۀ^۱ سرخ مرا دور فکنند
سوخت انگشت من از آتش و آب
دختر خویش به مکتب بسپرد
به سخن گفتن من خرده گرفت
اشک خونین مرا دید و همی
هر دو را دوش به مهمانی بُرد
نزد من دختر خود را بوسید
شب به جاروب و رفویم بگماشت
پدر از درد من آگاه نشد
چرخ را عادت دیرین این بود
مادرم مرد و مرا دریم^۲ آدهر
آسمان خرم من امید مرا
مادرم بال و پرم بود و شکست
این مضمون و نیز این مقاله را با قطعه‌ای زیر عنوان «طفل یتیم» به انجام

۱ - کفش، پای افزار

۲ - یم: دریا. یم‌دهر: دریای روزگار (اضافه تشبیهی)

می‌رسانیم. طفل یتیم نیز چون چند قطعهٔ پیش در قالب داستان است و پرسوز و گداز و حرمان. حکایت کودک یتیمی را باز می‌گوید که در کارگاهی شاگردی می‌کند. اتفاقاً یک روز که برای آوردن آب از کارگاه بیرون می‌رود کوزهٔ آب از دستش فرو می‌افتد و می‌شکند. دیگر پای رفتن نمی‌یابد و زانوی غم بغل می‌گیرد و می‌نالد و غم بی‌مادری و فقر را می‌نماید.

طفل یتیم

کودکی کوزه‌ای شکست و گریست
 چه کنم اوستاد اگر پرسد
 چه کنم گر طلب کند تاوان
 گر نکوهش کند که کوزه چه شد
 چیزها دیده و نخواسته‌ام
 روی مادر ندیده‌ام - هرگز
 کودک‌کان را کلیج^۱ هست و مرا
 درسه‌ایم نخوانده ماند تمام
 همه؛ گویند پیش ما منشین
 همگنانم قفا زنند - ^۲همی
 من نرفتم به باغ با طفلان
 گل اگر بود، مادر من بود
 چرخ هر سنگ داشت بر من زد
 چه کنم، خانهٔ زمانه خراب
 که مرا پای خانه رفتن نیست
 کوزهٔ آب از اوست از من نیست
 خجلت و شرم کم زمردن نیست
 سخنییم از برای گفتن نیست
 دل من هم دل است، آهن نیست
 چشم طفل یتیم روشن نیست
 نان خشک از برای خوردن نیست
 چه کنم در چراغ روغن نیست
 هیچ جا بهر من نشیمن نیست
 که تو را جز زبان الکن نیست
 بهر پژمردگان شکفتن نیست
 چون که او نیست، گل به گلشن نیست
 دیگرش سنگ در فلاخن^۳ نیست
 که دلی از جفایش ایمن نیست
 (دیوان، ص ۱۷۷ و ۱۷۸)

۱ - کلیج: کلوچه، نوعی نان شیرین روغنی.

۲ - قفازنند: پس گردنی می‌زنند

۳ - فلاخن: قلاب سنگ، وسیله‌ای برای پرتاب سنگ

مراجع و کتابشناسی پروین

الف - کتابها

- ۱- ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۷۷-۱۸۳
- ۲- تاریخ مطبوعات در ایران، ادوارد بران، ترجمه محمدعباسی، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۷۲
- ۳- دائره المعارف مصاحب، ج ۱، ص ۱۶۷.
- ۴- دیوان خانم پروین اعتصامی، مقدمه چاپ اول، استاد محمدتقی بهار، تهران
- ۵- دویست سخنور، علی نظمی، ص ۶۰
- ۶- ریحانه الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۵۰
- ۷- زنان سخنور، علی اکبر مشیر سلیمی، ج ۱، ص ۷۹-۱۰۱
- ۸- سخنوران آذربایجان، عزیز دولت آبادی، ص ۲۵۱-۲۶۰
- ۹- سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، محمد اسحاق، تهران، طلوع و سیروس، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۱۰- فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیامپور، ص ۴۶
- ۱۱- گنج سخن، ذبیح الله صفا، ابن سینا، ج ۳، ص ۲۹۱
- ۱۲- لغتنامه دهخدا، ذیل کلمه پروین
- ۱۳- مجموعه مقالات و قطعات اشعار درباره پروین اعتصامی، تهران، ۱۳۵۳.

ب - مقاله ها

- ۱- این تهمت برای پروین روانیست، مؤید ثابتی، تماشا، س ۸، ش ۳۵۹، ص ۹
- ۲- پروین اعتصامی، سعید نفیسی، پیام نو، ش ۲، ص ۹۸-۱۰۴
- ۳- پروین اعتصامی، اندیشه او به عنوان یک زن، آکیلا عبدالمجیدشاه، ایندو ایرانیگا، ش ۱ و ۲، ص ۷۵-۸۷.